

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته‌های روزمره ام

## اثر بخشی عنصر قومی در شکل‌گیری حاکمیت سیاسی کشورها چگونگی استقرار دولت افغانی از نظر تاریخدان‌ها و ایدئولوگ‌ها تشکیل و ایجاد نخستین دولت افغانی

نقش اقوام و قبایل کشور در ساختار سیاسی  
چگونگی تشکیل دولت مرکزی  
تأثیر رقابت قدرت‌های بزرگ  
نتیجه‌گیری

دولت ملی یا ملت - دولت، نوع خاصی از دولت ویژه جهان مدرن است که در آن یک دستگاه سیاسی در قلمرو اراضی معین دارای حق حاکمیت می‌باشد و می‌تواند این حق را با قدرت نظامی پشتیبانی کند. ملت - کشور مدرن را "ساختار سیاسی دارای حق انحصار اعمال اقتدار مشروع در سرزمینی مشخص" تعریف کرده‌اند.

در نخست و بمثابه سرآغاز سخن در مورد قومیت و قوم باید متذکر گردید که قوم به گروهی از انسان‌ها اطلاق می‌گردد که اعضای آن دارای ویژگی‌های نیابتی واصل و نسبی یکسان یا مشترک می‌باشند. همچنان، گروه‌های قومی اغلب دارای مشترکات فرهنگی، زبانی، رفتاری و مذهبی هستند که ممکن است به آباء و اجدادشان برگردد، یا بر اساس عوامل دیگری بوجود آمده باشد؛ بنابراین یک گروه قومی می‌تواند یک جامعه فرهنگی نیز باشد. قوم در جامعه برده داری و فئودالی، نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان مشترک دارند، ولی این اشتراک هنوز به اندازه کافی پایدار نبوده و در مقیاس کشوری نیز اشتراک اقتصادی هنوز کامل نیست.

بگونه کلی، در طول تاریخ انسان‌ها، با انواع قومیت مواجه هستیم. نخستین نوع، همان قوم برپایه علائق خانوادگی است که معمولاً کلمه طایفه و قبیله را در ذهن تداعی می‌کند. با آغاز مهاجرت جوامع انسانی، نوع دوم اقوام به وجود آمد که در واقع، نوعی از تکامل جوامع را رقم زده و گروه‌های قومی با ویژگی‌های مشترک در کنار هم، ملت را به وجود آوردند. مهاجم نظامی، مهاجرت، تجارت و مذاهب باعث ایجاد تکامل در اقوام قدیمی شده است. در همین حال، تفاوت‌های قومی و تباری هنوز در بین اقوامی که در یک کشور زندگی می‌نمایند، وجود دارد و با زاد و ولدهای قومی، این تمایزها به حضور خود همچنان ادامه می‌دهند.

در این مبحث و به ارتباط مسایل گفته آمده یادآور باید شد که ملت - دولت یا ملت - کشور، شکل خاصی از دولت سازی است که مشروعیت خود را از اعمال حاکمیت به نام یک ملت واحد در سرزمینی دارای حاکمیت کسب می نماید. ملت - دولت پدیده مدرن است که عقلانی شدن ساختارهای گوناگون اداری، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، آنرا از ساختارهای سیاسی پیشین مانند امپراطوری ها و حاکمیت های قبیلوی متمایز می نماید.

یک دولت ملی از عناصر خاصی تشکیل شده است مانند:

۱- سرزمین یا گستره جغرافیایی با مرزهای مشخص؛

۲- جمعیت که تا پیش از عصر جدید در قالب ملت تعریف نشده بود و افراد مقیم در مرزهای یک کشور، رعایای سلطان محسوب می شدند و خود تبلور حاکمیت و حکومت بود؛

۳- حاکمیت، مفهومیست قانونی که به معنای سیطره دولت در سراسر سرزمین، مشروع بودن و انحصار استفاده از زور و خشونت فریگی بمنظور اعمال قوانین تعریف شده است؛

۴- حکومت گروهی از افراد که در چارچوب دیوان سالاری دولت را اداره می نمایند.

این واقعیت مسلم را نباید فراموش نمود که روند تشکیل دولت متمرکز افغانستان در اواسط سده هژدهم با پیدایش دولت مستقل افغان ها توسط احمدشاه درانی در کندهار آغاز گردید. این دولت بمثابه هسته مرکزی، ساحات قبایل مختلف کشور را در یک مرکز واحد متحد ساخت. ایجاد و انکشاف مناسبات اجتماعی فئودالی میان قبایل کشور، شرایط داخلی را برای تشکیل دولت افغان ها مهیا ساخت. اما پروسه تشکیل و ایجاد دولت واحد در کشور ما با تضادهای متنوع نژادی و قومی همراه بود، واقعیت دردناکی که همین اکنون و در اوضاع و احوال حاضر نیز موانعی بر سر راه عصری سازی و رشد و تکامل افغانستان ایجاد نموده است.

نباید فراموش نمود که موانع یا شده در گام نخست با ویژگی های دستگاههای دولت چند ملیتی که به گونه سنتی بر دستگاه دولت و حاکمیت سیاسی کشور تسلط داشتند، حفظ گردید. در اینجا عمده ترین مسأله عبارت از نحوه سهمگیری توده های میلیونی کشور ما در حیات سیاسی - اقتصادی و همچنان مسأله همکاری ها و تشریک مساعی باشندگان بخش های عمده کشور به نمایندگی از نژادها و قومیت های مختلف کشور مطرح بحث قرار گرفت.

بخاطر باید داشت که حوادث و وقایع حاضر در کشور، بنحوی از انحأ ریشه در تحركات اواخر سده ۱۹ داشته و به دوره یاد شده برمی گردد. بدین معنا که بسر رسیدن و انجام پروسه تشکیل حاکمیت مرکزی و از میان رفتن قسمی نزاع و اختلافت قومی، ختم حاکمیت فئودال ها را رقم زد. در همین ایام است که در کشور ما، معضلات و ضد و نقیض گویی های قومی و نژادی عرض وجود نمود.

در مورد تشکیل دولت در اراضی متعلق به کشور ما بایست متذکر گردید که در جریان سال ۱۷۴۷، نخستین دولت افغانستان با مرکزیت کندهار و به رهبری احمدشاه درانی تشکیل شد که در نتیجه جنگ های متعددی به امپراطوری درانی و بمثابه هسته مرکزی وحدت اقوام و عشایر مختلف کشور مبدل گردید.

ایجاد و تکامل بعدی مناسبات فئودالی، زمینه تشکیل چنین دولتی را میسر و مهیا نمود. همچنان به اثرگذاری و موثریت فاکتورها و عوامل خارجی نباید کم بها داد که از جمله می توان از سقوط دولت مغول ها در هند، فروریزی امپراطوری نادر افشار در ایران و نزاع ها و اختلافات داخلی در آسیای میانه نامبرد.

قابل یاددانهی پنداشته می شود که قدرت درانی بمثابه دولت قومی نامیده شده است. قدرت واقعی سیاسی در وجود اقوام و قبایل ابدالی (درانی) خلاصه می گردید. در نتیجه چنین موضعگیری های قومی و قبیلوی، بگونه کلی، اساس سیستم سنتی تشکیل دولت و نحوه رهبری آن به بحران مواجه گردید.

ویژگی دولت به رهبری احمدشاه درانی و جانشینانش، انعکاس دهنده شخصیت تهاجمی سیاست خارجی دولت درانی محسوب می گردد. در زمان حیات احمدشاه درانی، خانهای افغانستان، بخش هایی از مناطق شمال غربی هند، بلوچستان و خراسان را متصرف گردیدند. بگفته "رنیسر" شرق شناس معروف، چنین فتوحات افغان ها، بگونه کلی نشانه رشد فئود

الیزم در جامعه افغانی محسوب شده و بصورت یک گل، سبب ساز کاهش شدت تضادهای طبقاتی و کاربرد قوه گردیده که هدف کلی آن را فتح سرزمین های دیگران، بویژه اراضی متعلق به کشورهای همجوار تشکیل می داد.

درمورد نفوذ و اثرگذاری قدرت های بزرگ بایست یادآور شد که با تکمیل و به پایه اکمال رسیدن تشکیل دولت مرکزی امیر عبدالرحمن خان طی سده ۱۹، رقابت ها میان بریتانیای کبیر و روسیه تزاری بمنظور ایجاد و تحکیم حوزه نفوذ در منطقه متذکره آغاز گردید. اشتیاق امپراطوری بریتانیا بمنظور حفظ امنیت حاکمیت آن کشور برهند، سبب گردید تا طی سال های ۱۲۵۰ - ۱۲۶۴، گفتگوهایی را با روسیه بمنظور مشخص نمودن مرزهای شمالی کشورما براه اندازد. در نتیجه گفت و شنودهای پیهم و طولانی به این نتیجه رسیدند که بمنظور حفظ مناسبات حسنه و نیک میان آنها باید منطقه حائل ایجاد گردد. در این میان، کشور روسیه آمادگی اش را بمنظور برسمیت شناختن بیطرفی افغانستان و عدم مداخله درامور داخلی کشورما، ابراز داشت. لازم به تذکر می باشد که در امر مبارزه روسیه و بریتانیا در منطقه، هر کدام از طرفین در صدد دستیابی به اهداف مشابه یکدیگر بودند. در اینباره، بیشترین توجه به قبایل بلوچ ساکن در مرزهای هند مبذول گردید.

تعریف ماهیت سیاست انگلیس در ارتباط با کشور عزیزما، بگفته ی.رینر "افغانستان باید به کشور آبدیده و مستحکمی مبدل شده تا روسیه قادر به جداسازی و انزوای بخش و یا بخش هایی از مناطق شمالی افغانستان نگردد، در غیر آن، به ویژه در وحدت و اتحاد با سایر اقوام و قبایل موجود در افغانستان و منطقه به تهدیدی برای هند مبدل خواهد گردید."

بدین ترتیب، در اواخر سده ۱۹، هند بریتانوی از منطقه حایل مجزا شده که در نتیجه، خط "دیورند" بر پیکر کشورما تحمیل گردید. هیچ دولت و حاکمیت سیاسی در کشور تاکنون، خط نامنهاد متذکره را بمثابه مرز قبول شده بین المللی میان افغانستان و پاکستان برسمیت نشناخته اند. پس از تشکیل پاکستان (۱۹۴۷)، خط نامبرده از جانب پاکستان عملن بمثابه مرز رسمی میان افغانستان و پاکستان قلمداد گردیده و بخش هایی از مناطق پینتون نشین کشورما ضمیمه قلمرو ارا ضی پاکستان گردید. علاوه بر آن، از آغاز سال ۱۹۵۰، افغانستان پشتیبانی اش را از داعیه برحق پینتون های آنسوی خط "دیورند"، اعلام داشته و در مورد، سیاست معینی دنبال گردید. "معضله پینتونستان" سبب ساز روابط چالش زأ و متناقض میان افغانستان و پاکستان گردید؛ چنین وضعیت، گاهی اوقات منجر به رویارویی های نظامی و برخوردهای مسلحانه میان دو کشور نیز گردید.

چنانچه در فوق تذکر بعمل آمد که در پایان سده ۱۹، پروسه تشکیل حاکمیت مرکزی در محدوده کنونی افغانستان به پایه اکمال رسید. ترکیب ملی باشندگان کشور با موجودیت قبایل و ملیت های گوناگون، بگونه ناهمگونی مشخص گردید که به زبان های مختلف تکلم نموده و در مراحل و درجات متفاوت اجتماعی - اقتصادی قرار داشتند.

در طول مدت زمان حاکمیت امیر عبدالرحمن خان، جابجایی های وسیع و گسترده مردمان کشورما آغاز گردیده و عده بیشماری از اهالی ساکن در مناطق جنوبی افغانستان به صفحات و مناطق شمال کشور اسکان داده شدند. همزمان با آن، نقل مکان و جابجایی اهالی بومی در عمق کشور بمنظور جلوگیری از ابراز نارضایتی و ممانعت از انجام اقدامات مسلحانه علیه حاکمیت مرکزی نیز صورت گرفت. توسط امرای پس از امیر عبدالرحمن خان، روش اینچینی نیز فعالانه تعقیب گردیده و الی سقوط سلطنت (۱۳۵۲) نیز تداوم حاصل نمود.

بدین ترتیب، از همان نخستین روزهای اعلام استقلال توسط شاه امان الله، دولت و حاکمیت چند ملیتی در کشور عرض وجود نمود. در اینمورد تذکر بعمل می آید که تنوع ترکیب نفوس در منطقه آسیای مرکزی، بدلیل تراکم جمعیت، از مسایل قابل توجه محسوب می گردد.

از جانب دیگر، در سرزمین کشورما طی سده های متوالی، جابجایی و نقل مکان و در نهایت اسکان مردمان بگونه گسترده ای انجام پذیرفت. مهمتر از همه اینکه اراضی سرزمین ما همچنان مکان و محلی بود که طی مدت زمان طولانی در امر مبارزه با اشغالگران خارجی از اهمیت و جایگاه منحصر بفردی برخوردار گردید.

بخاطر باید داشت که زمینه و شرایط برای عرض وجود نمودن معضلات در امر مناسبات میان مردمان و باشندگان

کشورما، بویژه پس از ایجاد و تشکیل دولت در افغانستان مستقل، مساعد بود. بنابراین، تشدید رقابت میان بریتانیا و روسیه در امر مشخص ساختن مرزهای کشورما، بوضاحت انعکاس یافت. آنها در نهایت موفق شدند تا ملیت های مختلف کشورما را با ایجاد مرزهای تصنعی از هم مجزا نموده و با وجود مخالفت های اهالی بومی، اقوام و قبایل سایر محلات دیگر کشورما را در محلات مورد نظر اسکان داده و با بکارگیری از قوه قهریه، در صدد آن شدند تا مخالفان و معترضان را سر جای شان میخکوب نمایند. آنها همچنان، مخالفت ها و تضادهایی را میان اهالی متذکره ایجاد نموده و تخم نفاق و دشمنی ها را در سرزمین ما کاشتند که تا امروز شاهد میوه های تلخ، زنده و نابکاران مانند جنگ ها و زد و خورد های قومی، قبیله ای و تباری و... در کشور عزیز می باشیم.

قابل یاد دهنانی می باشد که سلسله نبشته های تاریخی بیشماری برشته تحریر در آمده که بگونه کلی، موجودیت ناهمگونی های نژادی مردم کشورما را مورد تردید قرار می دهند. در بسیاری از آثار کتبی می خوانیم که در کشورما، بگونه مشخصی، ملیت معین و مشخصی، هم در تشکیل نخستین دولت مستقل و هم در سلسله مراتب لشکری و کشوری میهن ما از مرتبت والایی برخوردار بودند. البته ابراز نظر هایی اینچنینی به بازگو کنندگان آن متعلق بوده و بگمان اغلب که خلاف واقعیت بوده و بی مسؤولانه اظهار گردیده است.

در تمامی قوانین و اصول موجود نوشته و نانوشته، اصل تساوی حقوق کلیه باشندگان، شامل ملیت ها و افراد متعلق به نژادها و گروه های مختلف قومی و مذهبی (ملت افغان بمتابه یک گل) در قبال قانون تضمین گردیده و از حیثیت و اعتبار و همچنان از حقوق و وجایب مشابه و مساویانه برخوردار می باشند.

همه افغان ها، بویژه اهل نظر و اهل تفکر و چیز فهم در کشور، تأکید بعمل می آورند تا همه هموطنان ساکن در افغانستان از استقلال ملی، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور چون تن واحد دفاع بعمل آورده و مانند گذشته های افتخار آمیز تاریخی در دفاع از نوامیس ملی چون تن واحد بوده که در این امر هیچگونه شک و تردیدی نیز اصلن وجود ندارد. مدعیان و سوگند خوردگان بیگانه و اجانب بمنظور دستیابی به مأمول مورد نظر شان، در صدد آنند تا آینده کشور عزیز ما را غبار آلود و غیر قابل اعتماد نمایند.

مردمان با عزت و با آبروی کشور عزیز ما در طول تاریخ مبارزات شان، عملن به اثبات رسانیدند که سایر اقوام، قبایل و گروه های مختلف طبقاتی، در امر مبارزه مشترک علیه اشغالگران خارجی چون تن واحد وارد کارزار مرگ و زندگی گردیده و پس از انجام مبارزه مشترک علیه دشمنان وطن و برضد رقیبان نوامیس ملی و فارغ گردیدن از آن، میان هم با تفاهم و تساحل به حل و فصل مناقشات موجود مبادرت می ورزند.

بگفته بسیاری از تاریخدانان، افغان ها نباید در این مورد نگران باشند که دیرتر از دیگران از سیستم جمعی - قبیله ای به جامعه طبقاتی و ساختار فئودالی گذار نمودند. بگمان اغلب، منابع تاریخی متعددی گواهی می دهند که جامعه طبقاتی در کشور، طی سده های ۱۶ و ۱۷ و حاکمیت سیاسی (دولت) نیز طی سده ۱۸ در اراضی افغانستان پا بعرصه وجود گذاشتند. دولت افغان ها، بگونه کلی در نیمه نخست سده ۱۹ در نتیجه مبارزات طبقاتی طولانی، در کشور عرض وجود نمود. در نهایت مبارزات مردم کشور، اصل فئودالیزم منقرض و زمینه های ایجاد و تحکیم حاکمیت مرکزی مساعد و مهیا گردیده و مردم در امر دفاع از سرزمین و حاکمیت سیاسی کشور آماده گردیدند.

بیست و هفتم ماه اکتوبر سال ۲۰۱۸